

بارگویی چشم‌انداز زندگی

ترجمه داود صالحی

(با سپاس از همکاری دوستانه ساسان اوجی)

برای اوسیپ ماندلشتام

۱۴۹

لایونل ایبر همز Lionel abrahams در ۱۹۲۸ در ژوهانسبورگ از یک پدر و مادر یهودی از اهالی لیتوانی یا به جهان گذاشت. او از اختلال و پیچش در ماهیچه‌ها که یک بیماری نادر و کمیاب بود رنج می‌برد و او را مدت زمان زیادی که برابر با یک دهه از عمرش بود در بستر نگه داشت.

او چکامه‌سرایی سختکوش بود که برای یک نوشته یا رده‌بندی کردن آن با ذهنی روشن و ژرف بارها به آن می‌نگریست. در سال ۱۹۶۰ در اوج اختلاف در بین سیاه‌پوستان و سفیدپوستان با چاپ کتاب *آوای دهل* چرمی و ۲ مجموعه‌ی شگفت با مانگن والی سراینده افریقایی را به دست چاپ سپرد که در آن زمان یک امر شگفت‌انگیز در جامعه‌سرایی سیاهان به حساب می‌آمد. او فرهیخته دانشکده داملمین و دانشگاه بتس در افریقای جنوبی بود و یک ویرایشگر سختگیر در مجله‌های ادبی، دارایی او نوشته‌ها و گفتگوهای ادبی‌اش در خلال ۲۰ سال بود. او همچنین دارای درجه دکترای افتخاری از دانشگاه بتس و ناتال برای جامعه‌سرایی بود. سرودهای او تند و تیز و همیشه دلایلی را مطرح می‌کند، به طوری که خواننده با سراینده‌ای فیلسوف رو در رو می‌باشد. او در کارش چیزی را پنهان نمی‌کند. با وجود این خواننده را راضی نگاه می‌دارد. زندگی نامه ادبی او پیکاری منحصر به فرد و آگاهانه و آزادیخواهانه بود که همیشه در مرکز بگو مگوهای ادبی قرار داشت. او هیچگاه کارش را ساده نمی‌گرفت و با پافشاری و سماجت بر پر ارزش بودن جامعه‌سرایی در برابر جامعه‌پرداز و زبان دزدان ایستاد و با اندیشه‌ی زیرکانه و نافذ و درخشانش

یوچی را به زانو در آورد. سروده‌هایش متناقض با انگیزه‌های کهن و در ظاهر مهمل و در واقع درست می‌باشند. لایونل در ۳۰ می ۲۰۰۴ بر اثر نارسایی کلیه در ژوهانسبورگ درگذشت.

همسر، دوستان دلباختگان برگردان کاران و منتقدان
بیابید همه جانبه کارهای بی طرفانه ماندلشتام را ارج نهم
چگونه از کار بزرگشان سر باز زده‌اند
و با داشتن همه چیز آن را زیر پا گذاشته‌اند
با نشر غیرقانونی یا بوسیله قطعه‌هایی که خطر کرد و نگهداشته است
اکنون حتی در یادبودشان دیده نمی‌شود
یا آن سروده‌های بی سرزمین که در روبالشی‌ها جای داده بود
همه و همه هنر باشکوه ماندلشتام را گواهی می‌کند

بدین گونه با این ویرایش‌های انگلیسی شده کلنجار می‌روم
نانوان گردیده‌ام اما با چشم دل به آن بی می‌برم
احساس‌ها و سترگی آنها
برایم در زندان زبان روسی باقی مانده است.
پریشان حال در برابر نغمه‌اش اتراق می‌کنم

هنوز هم متأثر از جان فداگشتی جان او هستم
که چگونه بی هیچگونه جنگ افزاری
تنها با نقش‌های گرم و احساس چامه‌سرایانه‌اش
در زمینه آزادی بیان و اندیشه لوزه بر اندام تمام زورگویان می‌انداخت
هنگامی که استبداد هر آوایی را در گلو می‌خشکاند
او در برابر پارسانمایی و وحشت ایستادگی نمود
و با نوشته‌های پیچیده چهره دروغین و عمو ماندش را
در آن زمانه‌ی پرخشونت افشا نمود
چهره‌ای دگرگون داشت
اما با جعل یک سروده دروغین ستایش‌آمیز به ستوه آورده بود
فریبکاری را که در خریدن برخی ناکام مانده بود
داستانی که می‌کوشد تا برایم بیان کند
که با هنری شیوا انگشت را در لانه زهرآلودترین زنبور به چرخش در می‌آورد.